

## دو گزینه: کوچ یا مقاومت

در جریان سال جاری گروه‌های تروریست توانستند بخش وسیعی از کشور را به خانه‌ی خلوت شان تبدیل نمایند. در پس توسعه و گسترش اقتدار این نیروهای ویرانگر، اگر از یک طرف دست‌های استخبارات منطوقی آنان را مورد حمایت قرار می‌داد، از جانب دیگر نبض ساختار قبیلوی و رهبری ساختارهای مشخص قومی در برون و درون نظام سیاسی کشور از آنها به شکل پیدا و پنهان حمایت می‌کرد.

گذشته از انواع واکنش‌های جمعی که از طرف مردم افغانستان در مورد این وضعیت نشان داده شد، کوچ و گرفتن سلاح برای دفاع از جان، حیثیت و ناموس شان پرنرنگ‌تر از عکس‌العمل‌های دیگر بود. گرفتن سلاح و دوباره برآمد مسلحانه، بار دیگر انارشیزم پیشاطالبان را در اذهان زنده می‌سازد.

متأسفانه، بسیاری از رسانه‌های چاپی و تصویری، به جای آنکه از گرفتن سلاح توسط مردم سخن گویند، از مسلح شدن مجاهدین سابق و گروه‌های جهادی یاد می‌کنند. گرفتن سلاح توسط گروه‌های جهادی یک واقعیت غیرقابل انکار است که هیچ کسی در پی کتمان و یا انکار آن نیست، اما مهم‌تر از همه گرفتن سلاح توسط مردم افغانستان است که جدا از ساختار مجاهدین تصمیم گرفته اند، حداقل در جریان دفاع از زندگی...

صفحه‌ی ۳

سال دوم، یکشنبه، ۱۷ عقرب ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۸ نوامبر ۲۰۱۵ میلادی

شماره‌ی ۵۷

## رخشانه زیر سنگهای جهل



— بهرام آمونبایی

بدترین نادانی، ندانستن نادانی است. جاهلان کوردل نمی‌فهمند که نمی‌فهمند و به این دلیل باورهای زنگزده، افیونی و خاک‌گرفته‌ی شان را شاه‌روایت زندگی می‌دانند و برای عملی کردن آن هر جنون و جنایتی را مرتکب می‌شوند. ایدیولوژی جهل چیزی را که هیچ نمی‌پسندد و سخت با آن دشمنی می‌ورزد آگاهی است: دانستن ندانسته‌ها و آگاهی بخشیدن به ناآگاهان. رخشانه می‌دانست که دوست داشتن، نه گفتن به ازدواج اجباری و گذشتن از خطر مرزهای ایدیولوژی جهل گناه نیست و عشق دانستن است. از آنجا که متولیان ایدیولوژی جهل میدانستند که رخشانه بیدارکننده و آگاهی‌بخش است به او مجال زندگی کردن ندادند تا در آینده کسی شهامت به چالش کشیدن نادانی را نکند.

۲

که..... آزاد

بخش دوم

## پیرامون جنگ جاری



دولت افغانستان با وجود داشتن ۳۵۰ هزار نیروی رزمی، بنا به وسعت خاک و جغرافیای جنگی، بدون همکاری توده‌های روستایی هرگز نمی‌تواند این جنگ را در درازمدت به نفع خود فیصله نماید، به ویژه اگر فساد، تبعیض، تعصب و روحیه‌ی برتری‌خواهی قومی در راس مدیریت قرار داشته باشد، این وضعیت آرام آرام به جنگ‌های خونین قومی، زبانی، سمتی و غیره بدل گردیده و مهار آن از دست دولت مرکزی خارج گردیده و این کشور به یک حمام تمام‌عیار خون مبدل می‌شود. در حال حاضر در بسیاری مناطق، دولت درون استحکامات جنگی، مراکز ولایات، ولسوالی‌ها، اطراف خطوط مواصلاتی و ارتباطی می‌خکوب دیده می‌شود و بالمقابل نیروهای ترور و

ارباب طالبانی در پشت این خطوط فعال بوده و به همکاری ستون پنجم که به ویژه درون ادارات امنیتی موقعیت‌های مهم را در دست دارد، دولت را سبوتاژ می‌نماید. این ستون پنجم که به ویژه در دقایق حساس، طالبان را نجات می‌دهد، در وضعیت غیرجنگی، به اكمال و تجهیز مناطق مورد نظر طالبان پرداخته و سپس با یک هماهنگی پنهان قرارگاه‌های دولتی را در دست طالبان قرار داده و از طریق دولت آنان را اكمال، تجهیز و امید به پیروزی می‌دهد. این وضعیت که برخی‌ها گمان می‌برند، دولت در محاصره‌ی نیروهای دشمن قرار گرفته، از لحاظ استراتژیک درست نیست، ولی در عملیات تاکتیکی...

صفحه‌ی ۲

## افراد وابسته

به دوشاخه‌ی طالبان در زابل  
درگیر شدند

منابع محلی در ولایت زابل در جنوب کشور به بی‌بی‌سی گفته‌اند که نیروهای وابسته به ملا منصور رهبر گروه طالبان در این ولایت با نیروهای وابسته به ملا دادالله که از ملا محمد رسول، سرپرست شاخه‌ی انشعابی گروه طالبان حمایت می‌کند، درگیر شده‌اند.

بعد از مرگ ملا محمد عمر، رهبر پیشین گروه طالبان، این نیروها ملا اختر منصور را به عنوان رهبر جدید خود اعلام کردند ولی چند روز قبل شماری از افراد وابسته به این گروه که با رهبری منصور مخالفند، ملا محمد رسول را به عنوان سرپرست خود اعلام کردند.

به گفته‌ی منابع محلی این درگیری دیروز شنبه، ۱۶ عقرب (آبان) در ولسوالی خاک افغان در روستای سولان میان دو گروه رخ داده که جنگ‌جویان ازبکستانی نیز در حمایت از افراد وابسته به ملا دادالله جنگیده‌اند.

این منابع گفته‌اند که نیروهای وفادار به ملا دادالله توانسته‌اند که نیروهای ملا منصور را عقب برانند. در این درگیری یک عضو گروه طالبان کشته شده ولی مشخص نیست که به کدام یک از دو طرف تعلق دارد.

دو شاخه گروه طالبان تا به حال در مورد این درگیری اظهارنظری نکرده‌اند.

حدود دو ماه پیش نیز عطاخان حقی‌بیان، رئیس شورای ولایتی زابل به بی‌بی‌سی گفت که صدها شبه‌نظامی طرفدار ملا اختر محمد منصور، رهبر جدید طالبان و مخالفان او در ولسوالی خاک افغان این ولایت در برابر مصفا‌آرایی کرده‌اند.

## فعالان مدنی غزنی:

## مهم هفته

لانه‌ی داعش در خاک افغان  
زابل باید نابود شود

فعالان مدنی غزنی حکومت را متهم به بی‌پروایی در قبال تأمین امنیت غزنی و زابل کرده و خواستار راه‌اندازی عملیات و نابودی لانه‌های گروه داعش و طالبان در ولسوالی خاک افغان زابل شدند. این فعالان مدنی در نشست خبری در کابل گفتند که چندی پیش هیأتی از سوی حکومت مرکزی به این دو ولایت رفته و به مردم آن‌جا وعده کرده بود که عملیاتی در ولسوالی خاک افغان به راه‌اندازی می‌شود؛ اما تاکنون این عملیات آغاز نشده است.

غلام‌سخی خالد، یکی از فعالان مدنی غزنی می‌گوید که نفوذ گروه دولت اسلامی (داعش) در ولسوالی خاک افغان زابل روزبه‌روز در حال افزایش است. اما خالقداد اکبری، رئیس شورای ولایتی غزنی و عضو هیأتی که از سوی حکومت به ولایت‌های غزنی و زابل رفته بود، در تماس تیلیفونی به سلام‌وطندار می‌گوید که بر بنیاد فیصله‌ی این هیأت، عملیات پاک‌سازی در خاک افغان زابل آغاز شده است.

آقای اکبری می‌گوید که با پاک‌سازی خاک افغان، تهدیدهایی که متوجه ولایت غزنی اند، از میان رفته و ربه‌وده‌گان نیز از این ولسوالی آزاد خواهند شد.

بر بنیاد گزارش‌ها، تمامی مسافرانی که از سوی طالبان و داعش در مسیر جاده‌های منتهی به غزنی ربه‌وده شده اند، در ولسوالی خاک افغان زابل نگهداری می‌شوند.

نویسنده: هانی عماره

منبع: الاهرام

جنگ جهانی سوم  
با هدف تجزیه‌ی منطقه

نوار شرقی، تحت نفوذ آمریکا و ترکیه و غربی که سهم روسیه باشد، تقسیم شود.

ما باید نسبت به این رویکردها هوشیار باشیم و آن را به مثابه‌ی زنگ خطری تصور کنیم. به ویژه که شاهدیم همه کلیدهای حل بحران‌های منطقه به دست قدرت‌های بزرگ و نمایندگان آنها در جامعه‌ی جهانی افتاده که به هیچ وجه نمی‌توان به نیت خیر آنها امید و اطمینان داشت. آنها برای طرح‌های خبیثانه‌ی خود سرپوش‌های خیالی مشروعیت می‌گذارند و کار خود را پیش می‌برند. مراجعه‌ی به تاریخ کنید، از عراق گرفته تا سودان و لیبی و یمن و الان سوریه، ببینید قدرت‌های بزرگ چه کرده اند. ببینید چه بر سر مردم آن کشورها آوردند. ایده‌ی تقسیم را هم ابتدا از سودان آغاز کردند و حالا رفته رفته می‌روند سناریوی آن را در کشورهای دیگر هم پیدا کنند. بهانه‌ی آن را هم دارند، اقلیت در کنار اکثریت نمی‌تواند زندگی کند. نکته تاسف‌آور این که معیار این اقلیت و اکثریت طایفه‌ی است. چه کسی بحث طایفه‌ی را در منطقه مطرح کرد؟ چه کسی بر آتش جنگ طایفه‌ی دید؟ چه کسی به طایفه‌ها سلاح داد تا آنها به جان هم بیفتند؟ بحث شیعه - سنی نخستین بار از کجا آغاز شد؟ داعش، جبهه النصره، گردان شام و غیره را چه کسی به وجود آورد و حمایت کرد؟

تنفسی کوتاه: راستی چرا دنیای آزاد و قدرت‌های بزرگ مدعی حقوق بشر علیه اسرائیل که بی گناهان را می‌کشد و زمین‌های دیگران را غصب می‌کند، کاری نمی‌کند؟

روسیه با موضعی راسخ و قدرت نظامی و اراده سیاسی قدرتمند خود وارد سرزمین سوریه شده است، به معنای دیگر روسیه همانند دهه پنجاه و شست قرن گذشته میلادی به خاورمیانه بازگشته است. روسیه بازگشته تا موازنه‌ی بر اوضاع خشن و سوزنده‌ی جنگ سرد بی سابقه‌ی که بر جهان عرب مستولی شده است، ایجاد کند. وضعیتی که حیات برخی کشورها را از ریشه تهدید می‌کند و امنیت ملی آنها را به مخاطره انداخته است. همه گزارش‌ها حاکی از آن است که ما در برابر نقشه جدیدی هستیم که هیچ کس جز ساکنان و مردم این منطقه هزینه‌ی آن را نمی‌پردازند، گویی قرار است آنها خواسته یا ناخواسته در یک موقعیت تاریخی ویژه قرار بگیرند.

تقریب اطمینان حاصل شده است که قدرت‌های غربی به همراه روسیه به سوریه نیامده اند که ادعاهایی که بیان می‌کنند را عملی کنند، به ویژه در مساله‌ی مبارزه با داعش و حمایت از ملت سوریه در برابر کشتار و ویرانی‌ی که به جانانشان افتاده است. بلکه همگی آمده اند تا نفوذ استراتژیکی برای خود بیابند، و از این جاست که خطر حقیقی نمایان می‌شود. ممکن است جنگ جهانی سومی به بهانه سرنگونی بشار اسد از قدرت یا جلوگیری از به راه افتادن حمام‌های خون روزانه که جان بی گناهان و بی دفاعان را می‌گیرد، در بیفتد. اما اکثرن در چنین مراحل قدرت‌های بزرگ به توافق می‌رسند و مصالح و نقش‌ها را میان خود تقسیم می‌کنند و همه را فراموش می‌کنند. حتی شعارهایی که در ابتدا می‌دادند را هم به دست فراموشی می‌گذارند. آن چه نگران کننده است، این است که سوریه به دو





## دور رهبر، یک امارت

ب. آذری

طالبان مخالف ملا منصور آخرین رهبری تازه‌یی برای خودشان تعیین کرده اند؛ رهبری‌یی که خود را میراث‌دار اصلی ملا عمر، رهبر مرده‌ی طالبان میدانند. ملا رسول که رهبری این دسته را به عهده دارد مدعی است که دو مساله سبب شد تا آنها راه‌شان را از ملا منصور جدا کنند: نخست، روابط او با امریکایی‌ها؛ دودیکر، گماشتن افراد "نااهل" و غیر از "مجاهدین اصلی".

الف: متهم‌شدن ملا منصور به داشتن روابط با امریکایی‌ها آنهم از زبان رهبران طالبان از این جهت بااهمیت است که مهم‌ترین بهانه‌ی طالبان برای ادامه‌ی جنگ در افغانستان حضور ایالات متحد امریکا در کشور است. هر بار که طالبان سخنی در مورد گفتگوهای صلح با دولت کابل میزنند، خروج کامل نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحد امریکا از افغانستان نخستین پیش‌شرط آنها برای پیوستن به روند صلح است؛ پیش‌شرطی که طالبان هرگز حاضر نشده اند نسبت به آن انعطاف‌پذیر باشند. دستاویز جنگ با "اشغالگران" امریکایی پرجاذبه‌ترین محرک در کار سربازگیری طالبان و یکی از مرگبارترین عوامل خشونت و شورشگری در کشور است.

گروه‌ها و شبکه‌های تندرو اسلامی، بیشترین سرمایه‌گذاری را روی شست‌وشوی مغزی نوجوانان و جوانان از راه بیگانه‌ستیزی و ترویج ایدیولوژی تعصب و کوردلی زیر نام "جهاد علیه کفار" و "انفاذ شریعت غرای محمدی" انجام میدهند، تا بتوانند به سادگی لشکر گوش به فرمان و آماده‌ی مردن و انتحار را روانه‌ی میدان نبرد کنند. زیر پرسش‌رفتن اعتبار، صداقت و ایمان رهبران این گروه‌ها آنهم نه از سوی دشمنان ایدیولوژیک‌شان بلکه از سوی یاران پیشین میتواند تاثیر بدی روی زیردستان آنها بگذارد و پروژه‌های خشونت و آدم‌کشی اسلامیست‌ها را با مشکل روبرو کند.

بنابر این، اتهام رابطه‌ی ملا منصور با امریکایی‌ها برای او سنگین است و سبب بدگمانی در میان طالبانی خواهد شد که منصور تازه رهبری آنها را به عهده گرفته است. ب: اتهام گماشتن افراد "نااهل" و غیر از "مجاهدین اصلی" در تشکیلات طالبان نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که ملا منصور بخشی از رهبران نسل نخست طالبان را به حاشیه رانده و جای آنها را با افراد وابسته به خودش پر کرده است. این انتقاد ملا رسول با این گفته‌ی ملا نیازی، معاون سیاسی او هماهنگ است که ادعا دارد، "اختر محمد منصور هویت نظامی و مقاومتی ندارد. از نام و محبوبیت ملا عمر استفاده می‌کند. او این حقیقت را درک خواهد کرد که میان افراد نظامی طالبان جایگاه ندارد".

ملا منصور بسیار زود پس از افشای مرگ ملا عمر، رهبری طالبان را به عهده گرفت؛ کاری که سایر رهبران طالبان را غافل‌گیر کرد و در نتیجه واکنش تند آنان را در پی داشت. حتا شماری از مخالفان ملا منصور او را به کشتن ملا عمر متهم کردند. اما ملا منصور از انسجام و یگانگی در تشکیلات طالبان سخن گفته و در صدد تثبیت موقعیت خود بوده؛ کاری که منجر به گسترش جنگ و خشونت در سراسر کشور شده است. جدایی و انشعاب در گروه طالبان به این معناست که جنگ قدرت در میان طالبان با مرگ ملا عمر حادث شده و حالا دو شعبه از طالبان رودرروی هم ایستاده اند تا رهبری "امارت اسلامی" را به دست بگیرند. گروه ملا منصور به روشنی ثابت کرده است که چقدر در جنگ و جنایت مهارت دارد؛ اما گروه ملا رسول تازه راه افتاده و هنوز معلوم نیست که میتواند در رقابت با ملا منصور از او پیشی بگیرد یا نه؟

# رخشانه زیر سنگ‌های جهل

کاری که تاثیر چندانی بجا نمی‌گذارد و به سادگی فراموش می‌شود.

آن عده از کسانیکه خواستار موضع‌گیری "شورای علمای افغانستان" در مورد جنایت‌هایی از گونه‌ی به آتش‌کشیدن فرخنده و سنگسار رخشانه هستند یا از اصول و قوانین مجازات شریعت اسلام ناآگاه و بی‌خبر اند، و یا هم به درستی نمی‌دانند که موضع‌گیری‌های عام "عالمان دین" در این موردها دردی را درمان نمی‌کند.

از حکومتی هم که در بحران درونی غرق است و توان پاسداری از جان شهروندان را ندارد توقع زیادی نمی‌رود. "حکومت وحدت ملی" ناتوان‌تر از آنست که مجرمان قضایای آدم‌سوزی و سنگسار زنان را دادگاهی کند، آنهم در مناطقی که سلطه‌ی چندانی بر آنها ندارد.

تنها راهی که از عهده‌ی رسانه‌ها برمی‌آید بسیج افکار عامه علیه سیستم غیر انسانی مجازات سنگسار از راه اطلاع‌رسانی گسترده در مورد این گونه جنایت‌ها است. آگاهی‌دهی مردم در پیوند به رویدادهای خشونت علیه زنان، مجازات سنگسار و آدم‌سوزی در بلندبردن سطح دانش و آگاهی مردم از باورهای دینی‌شان موثر است. پوشش گسترده‌ی رسانه‌یی از این گونه رویدادها این آگاهی را به مردم خواهد داد که صنعت مرگ و انتحار از کجا می‌آید و چرا باید در برابر آن ایستاد.

برای مبارزه با ایدیولوژی جهل باید کلیت این سیستم را نقد رادیکال کرد و تنها از راه طرد همه‌جانبه‌ی این ایدیولوژی است که میتوان امیدوار بود آینده‌ی بهتری در راه است.

**از حکومتی هم که در بحران درونی غرق است و توان پاسداری از جان شهروندان را ندارد توقع زیادی نمی‌رود. "حکومت وحدت ملی" ناتوان‌تر از آنست که مجرمان قضایای آدم‌سوزی و سنگسار زنان را دادگاهی کند، آنهم در مناطقی که سلطه‌ی چندانی بر آنها ندارد.**

**تنها راهی که از عهده‌ی رسانه‌ها برمی‌آید بسیج افکار عامه علیه سیستم غیر انسانی مجازات سنگسار از راه اطلاع‌رسانی گسترده در مورد این گونه جنایت‌ها است. آگاهی‌دهی مردم در پیوند به رویدادهای خشونت علیه زنان، مجازات سنگسار و آدم‌سوزی در بلندبردن سطح دانش و آگاهی مردم از باورهای دینی‌شان موثر است. پوشش گسترده‌ی رسانه‌یی از این گونه رویدادها این آگاهی را به مردم خواهد داد که صنعت مرگ و انتحار از کجا می‌آید و چرا باید در برابر آن ایستاد.**

**برای مبارزه با ایدیولوژی جهل باید کلیت این سیستم را نقد رادیکال کرد و تنها از راه طرد همه‌جانبه‌ی این ایدیولوژی است که میتوان امیدوار بود آینده‌ی بهتری در راه است.**

ایدیولوژی جهل چیزی را که هیچ نمی‌پسندد و سخت با آن دشمنی می‌ورزد آگاهی است: دانستن ندانسته‌ها و آگاهی‌بخشیدن به ناآگاهان. رخشانه می‌دانست که دوست‌داشتن، نه‌گفتن به ازدواج اجباری و گذشتن از خط‌قرمزهای ایدیولوژی جهل گناه نیست و عشق دانستن است. از آنجا که متولیان ایدیولوژی جهل میدانستند که رخشانه بیدارکننده و آگاهی‌بخش است به او مجال زندگی کردن ندادند تا در آینده کسی شهادت به‌چالش‌کشیدن نادانی را نکند. اما مرگ رخشانه مثل مرگ فرخنده بیدارگر و آگاهی‌بخش بود. برای بسیاری‌ها که میان ایدیولوژی جهل و دانایی در نوسان بودند، مرگ هر دو بانوی معصوم و بی‌پناه یک شوک بلند بود. آنهایی که سعی دارند تعبیر و تعریف میانه‌روانه از روایت‌های زرد ارایه کنند، حالا در یک دوراهی استخوان‌سوز قرار گرفته اند. چه کسی میتواند سنگسار را که بخشی از سیستم مجازات جامعه‌ی دینی ماست انکار کند؟ اینکه سنگسار مطابق به "قانون شریعت" باشد و نرم و ملایم‌تر عملی شود با اینکه به سبک ملاهای غور اجرا گردد هیچ فرقی ندارد. سنگسار یا بی‌سنگسار، مساله اینست. مهم‌ترین عاملی که "شورای علمای افغانستان" هنوز نسبت به سنگسار وحشیانه‌ی رخشانه موضع‌گیری نکرده و سعی دارد در سکوت از آن عبور کند اینست که "عالمان دین" به دشواری میتوانند علیه خود پرونده‌سازی کنند و عملی را رد کنند که خواهان اجرایی‌شدن آن در جامعه هستند. از این نظر، نباید توقع زیادی از "شورای علما" داشت. این شورا آنهم در شرایطی که سخت زیر فشار افکار عامه قرار بگیرد مجبور می‌شود در مورد قضیه‌ی عام‌گویانه ابراز نظر کند؛

"سربازان خدا" و "پاسداران دین مبین اسلام" این بار "شریعت غرای محمدی" را در ولایت غور عملی کردند!! غوری‌های "دین دوست" مثل سایر برادران شان در هر گوشه و کنار این سرزمین، پیش از این نیز در کاروبار تطبیق شریعت اسلام کم و کسری بجا نگذاشته بودند!!

سنگ‌هایی که بر سر و صورت رخشانه‌ی بی‌پناه در غور فرود آمد سنگ‌هایی است که فرخنده‌ی بی‌دفاع در کابل را نشان گرفت و صدها فرخنده و رخشانه‌ی دیگر نیز مزه‌ی زهری و مرگبار آنها چشیده اند؛ زهری که برخاسته از ایدیولوژی بیابان‌گردی و جهل است.

عمامه‌دارانی که با شور و شوق تمام سنگ‌های بی‌زبان را بر سر و کله‌ی رخشانه‌ی معصوم می‌کوفتند، در واقع وظیفه و مسوولیت "شرعی" خودشان را بجا می‌آوردند. ایدیولوژی جهل این مشروعیت و مصونیت کذایی را به آنها داده است که اگر روزی ده‌ها رخشانه و فرخنده‌ی دیگر هم به دست‌شان برسد، برای عملی‌کردن "قانون خدا" کوچکترین درنگی نمی‌کنند. واقعیت تلخ اینست که بخش بزرگی از فاجعه‌ی امروز جامعه‌ی ما ناشی از سلطه و سیادت عمامه‌به‌سرهای مدرسه‌رفته و متعصب است که خودشان را فراتر از دولت و دادگاه و سازنده‌ی سرنوشت انسان‌های زیردست می‌دانند. این عمامه‌به‌سرهای کوردل هر حرکت ضد انسانی خود را مطابق به "شریعت غرای محمدی" دانسته و هر جنایتی را زیر نام اسلام توجیه می‌کنند و تشویشی هم از اینکه ممکن است روزی از آنها در مورد جنایات‌شان پرسیده شود، به دل راه نمی‌دهند. جنایت‌های هولناک اینگونه توجیه و تبریه می‌شود و آب از آب هم نمی‌جنبد.

بدترین نادانی، ندانستنِ نادانی است. عمامه‌به‌سرهای کوردل نمی‌فهمند که نمی‌فهمند و به این دلیل باورهای زنگ‌زده، افیونی و خاک‌گرفته‌ی شان را شاه‌روایت زندگی می‌دانند و برای عملی‌کردن آن هر جنون و جنایتی را مرتکب می‌شوند.

## چرا سنگاپور موفق‌ترین...؟

کشور پویای جهانی است. اگر سنگاپور جامعه‌ی خفقان "غیرآزاد" می‌بود، آنان (مردمان آن) سنگاپور را بر اساس نارضایتی‌ها و یا بسیاری ماندن {در جامعه‌ی خفقان غیرآزاد} را انتخاب می‌کردند؛ اما اینجا، به همان اندازه مهم است که برخی از بااستعدادترین افراد در جهان، از جمله آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها، شهروندی خود شان را پس می‌دهند تا جزئی شهروندان سنگاپور شوند، شاید این‌ها متوجه چیزی‌هایی شده اند که رسانه‌های غربی متوجه نشده اند: سنگاپور یکی از بهترین مکان‌ها برای تولد یافتن و زیستن است. کاملاً شگفت‌آور است، جامعه‌ی که در سال ۱۹۶۵ در حال شکست بود، اکنون به یکی از بزرگ‌ترین داستان‌های موفقیت جهان مبدل شده است.

برگزار شده است، رسانه‌ها به طور گسترده‌ای توسط دولت کنترل و ملاحظه شده است و سنگاپور در رتبه‌بندی "فهرست رسانه‌های آزاد" در رده‌ی ۱۵۳مین از میان ۱۸۰ در سال ۲۰۱۵ از سوی "گزارش‌گران بدون مرز" قرار گرفت، بسیاری از سازمان‌های حقوق بشری در این زمینه انتقاد کردند. "خانه‌ی آزادی"، نیز سنگاپور را در رتبه "تا حدی آزاد" قرار داد.

بدون شک، برخی از این انتقادات، بعضی قابل تایید است. تاهنوز، جمعیت سنگاپور یکی از بهترین جمعیت‌های تحصیل‌کرده است. از این رو، یک

اجرای "صداقت" سخت‌ترین چیزی است که اجرا شود. فساد، یکی از بزرگترین دلایلی است بر اینکه، چرا اکثریت کشورهای جهان سوم شکست خورده اند؛ بزرگترین قدرت سنگاپور این بود که بنیان‌گذارانش بی‌باکانه صادق بودند، این صداقت به آنان کمک کرد تا آنها فوق‌العاده زیرک و باهوش باشند.

با این حال، سنگاپور سهم عادلانه خود را بین مخالفانش دارد، نظام سیاسی به طور گسترده‌ای به عنوان «دیکتاتوری هدایت‌شده» قضاوت شده است؛ حتی اگر انتخابات آزاد در هر پنج سال

## برگی از تاریخ

## از توافق بن تا واگذاری قدرت

"ریس جمهور ربانی به صورت ماهرانه ای یک گوشه از قصر ریاست جمهوری را در اختیار حامد کزری قرار داده بود. در حالی که توسط کارپ و مد همراهی می شدم، از قصر ریاست جمهوری که مرکب بود از چندین ساختمان کم ارتفاع که اکثرن از سنگ و خشت ساخته شده بودند و در پشت دیوارهای ضخیم و سر به فلک کشیده موقعیت داشت، دیدار کردم. کزری از ما در مهمانخانه‌ای فرح بخش که پوشیده از قالین‌های شرقی بود، استقبال کرد. او با گرمی تمام از همکاری‌های دولت ایالات متحد امریکا که تا هنوز از او کرده بود، اظهار تشکر و امتنان کرد. در ظرف چند دقیقه، من به خوبی مشاهده می‌کردم که چرا نمایندگان دولت‌های متعددی که بر سر سایر مسایل مطرح در کنفرانس بن به سختی به توافق می‌رسیدند، این چهره را با اشتیاق فراوانی به عنوان رهبر دولت جدید افغانستان برگزیده بودند. کزری شخص خوش سیمایی بود که شخصیت او را خصیصه‌های قدرتمند و موزونی تشکیل می‌دادند. او که با خون سردی و لهجه‌ای خوب و هماهنگ صحبت می‌کرد، به زودی رابطه‌ی دوستانه‌ای با ما برقرار کرده و جوانه‌های حسن نیت و صمیمیت از افکارش ترشح می‌کردند.

قندهار اندکی بعد از آخرین تماس تلفنی من با کزری به دست نیروهای مخالف طالبان سقوط کرده بود و این امر فرصتی را برای کزری فراهم آورد بود تا او بتواند به کابل آمده و برای به عهده گرفتن نقش جدید، خود را آماده سازد. او برایم درباره‌ی عزیمت خود از قندهار به کابل در شام گاه روز گذشته توسط یک هواپیمای نیروهای ویژه‌ی ایالات متحد امریکا توضیح داد. وزیر دفاع، جنرال فهیم و یک قطعه‌ی گارد تشریفاتی ائتلاف شمال از او حین رسیدن در میدان هوایی استقبال به عمل آورده بودند. لحظاتی بعد، وقتی که هیچ کس دیگری از هواپیما پیاده نشده بود، جنرال فهیم که از این صحنه سخت در تعجب شده بود، از کزری سوال کرده بود که "افراد شما کجایند"

"شما افراد من هستید" کزری با اشاره به آرایش پیاده نظام سربازان ائتلاف شمال که پشت سر فهیم صف کشیده بودند، پاسخ داده بود. تصمیم کزری برای به همراه نیاوردن گروه‌ها و دسته‌های نظامی پشتون برای حفاظت شخصی خود، ژست مهمی به شمار می‌رفت چون او تلاش می‌ورزید از آوردن و وارد شهر کردن یک جناح رقیب مسلح دیگر جلوگیری به عمل آید. علاوه بر این، این اقدام کزری به نمایش گذاشتن جسارت وی نیز شمرده می‌شد، چنانچه او و فهیم با همدیگر آشنایی کامل داشتند. هر دوی آن‌ها در حکومت قبیل از طالبان تحت رهبری احمدشاه مسعود ایفای وظیفه کرده بودند. در حالی که کزری مقام معاونت وزارت امور خارجه را در دست داشت، فهیم در مقام رییس استخبارات خدمت می‌کرد. باری فهیم حکم توقیف و انتقال کزری را به مرکز تجسس سازمان استخبارات که با ارگ ریاست جمهوری فاصله‌ی زیاد ندارد، به ظن همکاری با سازمان آی. اس. آی پاکستان برای براندازی حکومت افغانستان، صادر کرده بود. در آنجا، افراد فهیم برای چندین ساعت او را تحت بازجویی قرار داده بودند. زمانی که نیروهای شلیک کرده بودند، جلسه‌ی بازجویی کزری به هم خورده بود. او از این محل در حالی که از سر و صورتش در نتیجه‌ی بازجویی خون جاری شده بود، با حیرت تمام فرار کرده و از شهر کابل شبانه خارج شده بود. او اکنون دوباره برگشته بود تا مورد استقبال شخصی قرار بگیرد که هفت سال قبل از زندانش فرار کرده بود.

کزری شاید تا اندازه‌ای برای واگذاری امنیت شخصی خود به دست فهیم آماده بود؛ اما او به خوبی آگاه بود که سایر اعضای اداره‌ی موقت که سال‌های متمادی را در تبعید سپری کرده بودند، به راحتی نمی‌توانستند به فهیم برای تأمین امنیت خود اعتماد کنند. بدین ترتیب، کزری بر اهمیت اعزام و مستقرشدن سربازان ایساف قبیل از برگزاری مراسم معارفه که برای هفته‌ی بعد برنامه‌ریزی شده بود، برایم توضیح داد. او هم چنان سوال کرد که آیا نیروهای بین‌المللی آماده‌ی اعزام به سایر شهرهای عمده‌ی افغانستان نیز هستند. او اصرار داشت که آرامش و امنیت نه تنها در کابل که در سراسر کشور شکننده است. من برای او موقف واشنگتن را که مخالف اعزام نیروهای خارجی به پشت مرزهای کابل بود، توضیح دادم. به او پیشنهاد کردم که این موضوع را با رامسفیلد که قرار بود روز بعد از کابل دیدار کند، در میان بگذارد."

**منبع: پس از طالبان، ملت‌سازی در افغانستان، نوشته‌ی جیمز دابینز، ترجمه‌ی عارف سحر، چاپ دوم، ۱۳۹۱، کابل:**

**مرکز مطالعات صلح و توسعه، صص ۱۸۳ – ۱۸۵**

قندز به خوبی مشهود بود.

برای طالبان میدان عمل نظامی و زمان عمل به شدت مهم پنداشته می‌شود، ساحات ضعیف و آسیب‌پذیر و زمان عمل که عمده‌تن در اواخر شب‌ها و آن هم در شب‌های مهتابی برنامه‌ریزی گردیده، به خوبی برای آن‌ها ثمر داده است. حداکثر ضربه از طریق نظامی به نیروهای امنیتی کشور در راس برنامه‌ی آنان قرار دارد.

ایجاد فضای ارعاب و وحشت با سربریدن، انتحار، تجاوز، آتش زدن قریه‌جات، چپاول و غارت و به ویژه قساوت بی‌نظیر و بی‌رحمی غیرقابل تصور در چگونگی حذف نیروهای ملکی و مردم بی‌دفاع از جمله‌ی مسایلی است که روی آن به شدت تکیه می‌نمایند.

برخلاف نیروهای امنیتی کشور، بنا به علل مختلف و از جمله نبود اراده‌ی قاطع برای نابودی طالبان در رهبری کشور و یا جامعه‌ی جهانی درگیر موارد زیر دیده می‌شود:

حمله روی نقاطی که طالبان متصرف گردیده، به شکل پسیف و غیرفعال که هیچ‌گاه هدف آن نابودی طالبان در ساحه نبوده بلکه اغلب روی سرکوب و متواری‌سازی طالبان تکیه کرده است. نیروهای امنیتی کشور هیچ‌گاه عملیات وسیع، همه‌جانبه، قاطع و نابودکننده را برای از میان برداشتن دشمن طرح و برنامه‌ریزی نکرده بلکه این عملکرد بیشتر به بازی گربه و موش و یکنوع همسویی با طالبان و میدان‌دادن به آنان تلقی گردیده است.

گمان اغلب بر اینست که پس از شکل‌گیری "حکومت وحدت ملی"، حلقه‌ی ستون پنجمی طالب، برای اكمال طالب، پسته‌ها، ولسوالی‌ها و حتا ولایات را اكمال می‌نمایند و پس از اكمال با زمینه‌سازی دقیق، ساحه را در چنگ طالبان قرار داده و از لحاظ نظامی، لوجستیکی و تدارکات از طریق امکانات دولتی آنان را اكمال می‌نمایند. آزادی زندانیان، تامین لوازم و مهمات برای جبهه‌ها و پایگاه‌های طالبان هم بدین شیوه اكمال و اعاشه و یا زمینه‌سازی می‌شود.

ادامه دارد

کاری را در انحصار قرار داده، ترس از فروپاشی نظام به نفع دو الترناتیف بی‌رحم(طالبان و داعشی‌ها) که جز به زدن گردن این گروه کثیر، گزینه‌ی دیگری ندارند و دغدغه از آینده‌ی مجهول که هیچ‌گونه تضمینی قانع‌کننده در مورد آن وجود نداشته و هر روز اوضاع دشوارتر از روز پیش می‌گردد. در این میان به ویژه حرکات مشکوک دولت و یا دولتی‌های ستون پنجمی که با یک معامله و یا یک چشم بهم‌زدن می‌توانند سرنوشت کشور و یا شهرهای بزرگ را به نوع قندز در شمال کشور، موصل در عراق و لاذقیه در سوریه مبدل و به یک چشم‌زدن شهر را به حمام خون غیرنظامیان و گروه‌ها، اقشار و طبقات منسوب به گروه‌های اجتماعی فوق‌الذکر مبدل نمایند، همانند شیخ سیاه و شوم بر اذهان و افکار سایه انداخته و انسان بی‌دفاع افغانستانی را ناگزیر به کوچ کرده است.

در جریان حدود چهل سال اخیر کمتر افغانستانی‌یی وجود دارد که یک بار و یا چندین بار دست به کوچ نزده و خود را در دست بی‌سرنوشتی قرار نداده باشد، اما کوچ و یا جابه جایی گذشته کمتر قابل مقایسه با این روند کنونی بوده و از بسیاری جهات قطعن قابل مقایسه با این گونه کوچ جمعی نیست.

یکی از ویژه‌گی‌های کوچ کنونی را می‌توان به این گونه جمع‌بندی کرد که انسان پناه‌جوی این کشور دیگر همه علایق، دلیستگی، عواطف و احساسش را نسبت به این جغرافیا به مثابه مادر وطن از دست داده و آنرا به مثابه یک زندان مهیب و هولناک که هر آن دُرْخیمان از کمین رسیده و آنانرا گردن خواهند زد، می‌نگرند. کوچ را نوع رهایی و گونه‌ی آرامش روانی پنداشته و فاصله‌ی دوری از این‌ کشور را مستقیمین متناسب در رسیدن خوشبختی و رفاه هرچه دورتر از این بیدادگاه را بهتر از زندگی در این وادی ارزیابی می‌کنند.

ادامه دارد

# پیرامون جنگ..

حفظ کند و یا ساحه را تخلیه نماید، بار دیگر به مصاف می‌پردازد، واضح است طالبان که به دو هدف عمده یعنی دستیابی به امکانات جنگی و نابودی نیروهای نظامی دولت دست یافته، لذا ضرورت نمی‌بیند تا خود را زیر فشار قرار داده و آن منطقه را حفظ نماید، لذا به مناطق پایگاهی‌اش تغییر مکان می‌دهد.

دولت هیچ‌گاه این مناطق پایگاهی را از وجود دشمن تصفیه نکرده و تاهنوز کوچکترین برنامه‌ی تعقیب و نابودی کامل نیروهای دشمن در راس برنامه‌ی نظامی دولت دیده نشده، از همان سبب عده‌یی بر این باور اند که دولت خود منبع اصلی حمایت طالبان به حساب می‌آید، این در حالی است که دولت افغانستان، مقامات پاکستان را به حمایت از طالبان متهم می‌نماید.

فرماندهان طالب ابتکارعمل شان را در جریان پخش نیروی نظامی، مدیریت در جریان جنگ، تحرک و تغییر موضع در جریان جنگ به خوبی نشان داده اند. اگرچه در اغلب موارد تلفات بیش از حد را در جریان این تغییر و جابه جایی متحمل گردیده، ولی این نیرو هیچ‌گاه پس از دادن تلفات به کمیود نیرو دچار نگردیده است. اگر به شکل خلاصه بخشی از تاکتیک‌های طالب برشمرده شود، عبارت اند از:

تدارک و آمادگی برای حمله به نقاط ضعیف و آسیب‌پذیر نیروهای امنیتی کشور، در این مرحله روی ایجاد ستون پنجم و همکار، بیش از همه مسایل توجه می‌کنند.

عملیات ایذایی، تخریبی و جنگ روانی در ساحاتی که نیروهای امنیتی به کمیود نیرو دچار بوده و جلو تحرک دشمن را گرفته نمی‌تواند.

طالبان از عملیات وسیع جنگی در صورتی که به شکل کافی نیرو نداشته باشند، دوری می‌جویند. داشتن نیروی ذخیره و در صورت لزوم استفاده از آن‌ها که این گونه عملکرد به ویژه در جنگ

# دو گزینه: کوچ یا..

اکمال می‌نماید، در نهایت مصیبت بزرگ است که طبقات محروم جامعه در قدم اول به مثابه شکار در دست آنان قرار گرفته و چرخه‌ی جنگ و ناامنی را بر دوش آنان می‌چرخاند. در این صورت اگر این برنامه، به شکل آگاهانه، همانند دوره‌ی پیش از عبدالرحمان، پس از سقوط امان الله، فروپاشی گویا جمهوری محمد داوود، سقوط کابل پس از پایان حاکمیت کودتاپچیان ۷ ثوری و دنیای انارشیزم پیش از پروژه‌ی ظهور امارت اسلامی، به شکل یک حرکت تاکتیکی از جانب حلقات خاص که بر مبنای گرایشات تباری، برای رسیدن به استراتیژی شناخته شده توسط مردم افغانستان راهکار شان را تنظیم می‌نماید، گونه‌یی از استبداد بی‌نظیر و یا استیلایی از نوع آنیلا، چنگیزخان مغول، امیر عبدالرحمان و یا ملاعمر را در پیش پای ساکنان بی‌دفاع این سرزمین رنجدیده و بدبخت قرار نخواهد داد؟

گذشته از آن جمع محروم و اما اکثریت که نه دست ستیز و نه پای گریز دارند، عده‌یی کثیری هستند که با فروش مال و اموال منقول و غیرمنقول شان تصمیم گرفته اند تا با پشت سر قراردادن این لانه‌ی ناامنی و بیداد، دل به دریا و سر به کوه و صحرا زده و با گذاشتن همه دار و ندار شان در دستان بی‌رحم قاچاقچیان به استقبال سرنوشت مجهول کوله‌بار شان را بسته و راهی پناهجویی شوند.

میان این گروه کثیر اجتماعی، اقلیت‌های مذهبی، اقلیت‌های قومی، نخبه‌گان سیاسی دور از چهار حلقه‌ی حاکم، اندیشمندان، به ویژه نیروی جوان و نسل دانش آموخته‌گان کشور جمعیت قابل توجه مهاجر و پناهجو را تشکیل می‌دهد.

علت اساسی این کوچ جمعی را می‌توان به عدم اعتماد مردم افغانستان به نظام حاکم سیاسی در کشور، نبود امکانات دسترسی به اشتغال و کار بنابه سلطه‌ی مافیای مقتدر که همه زمینه‌های

بسیاری از نقاط کلیدی دولت، زیر فشار قرار داشته و در حال محاصره دیده می‌شود. در این مرحله یگانه امتیازی را که دولت می‌تواند داشته باشد، نیروی هوایی بیمار و حمایت ناتو و در کنار آن قرارگاه‌های مستحکم جنگی و قابل دفاع، برخلاف طالبان از هیچ‌کدام این گونه امتیازات برخوردار نیست. ویژگی و امتیاز آنان فقط در داشتن نیروهای متحرک و فعال که به آسانی تغییر موقعیت داده و در روستاها خود را پنهان می‌نمایند، می‌باشد.

مساله‌ی مهم عملیات دولت در روستاها است، دولت پیشین از اقدامات مهم که به نفع طالبان انجام داد، بدون شک جلوگیری از عملیات شبانه روی خانه‌های روستاییان اما متعلق به دشمن بود. یکی از مقامات امنیتی غزنی به نگارنده گفت:"ما دشمن را تا محل اختفای آن‌ها(روستاها) تعقیب می‌کنیم، ولی زمانیکه در روستاها می‌رسیم دیگر دست ما بسته است. دشمن تفنگش را روی میخ خانه آویزان و بیل‌اش را گرفته روی مزرعه به کار آغاز و به تعقیب ما می‌پردازد، ما در آن حالت حق تعرض نداریم." وی گفت، "دشمن حتا لباس خود را هم تعویض نمی‌کند، با همان لباس جنگی اما این بار بیبل در دست، ما را نظاره می‌کند." این ساحات که مناطق روستایی اقوام مشخص است، در هر اقدام جنگی از طریق ارگ حمایت می‌گردد، عمر جنگ طولانی گردیده است.

اگر وضعیت را طور دیگر به بررسی گیریم، دولت افغانستان زمانی دست به حمله علیه طالبان و یا داعشی‌ها می‌زند که یک نقطه‌ی کلیدی را از دست داده و بخشی از تجهیزات جنگی و نیروی نظامی‌اش را به دشمن سپرده است. طالبان با حمله توانسته دفاع دولت را بشکنند و با گرفتن ابتکار عمل که منطقه را

و کرامت انسانی‌شان، با دست خالی آماج انفجار و یا کشتار جمعی توسط گروه‌های تروریست قرار نگیرند. این مردم اکثریت قاطع شان نه در کنار مجاهدین قرار دارند و نه به دستگاه نابسامان و نظام امنیتی مشکوک کشور اعتماد دارند، از همان سبب راهکار دفاع مستقلانه را برگزیده اند. دفاع مستقلانه‌ی مردم افغانستان در بسیاری ساحات، جنگ‌جویان سابق گروه‌های جهادی، نیروهای دولتی، طالبان و حتا طالبان به ظاهر داعشی را در کنار همدیگر قرار داده و این خطر را افزایش داده که مبادا این نیروهای به ظاهر مخالف، اما در نهایت با هم موافق به بهانه‌های مختلف و از چهار جهت (طالبان+ داعش+ جهادی+ هواخواهان درونی و دولتی آنها) مردم را آماج آتش و حملات تهاجمی قرار داده و ابعاد فاجعه را به ویژه با کشتار نیروهای خیزش مردمی وارد فاز خطرناکتر از فاجعه‌ی قندز و یا جلریز و... نسازند!

در شرایط دفاع از زندگی و حیثیت انسانی، مردم از ناگزیری دست به سلاح می‌برند. این وضعیت نشان دهنده‌ی آن است که ذوق رفتن به پای صندوق‌های رای و ایجاد کشور دموکراتیک و امن، بار دیگر به رویای دست نارسیدنی برای مردم افغانستان مبدل شده است. در شرایط جنگی، شعار تفنگ در راس، خود به خود، داعیه‌های دیگر را به حاشیه کشانده و گونه‌یی از انارشیزم را بر جامعه حاکم می‌سازد. واضح است که در چنین شرایط هم طبقات و اقشار اجتماعی توان اقتصادی و یا ظرفیت شرکت در گروه‌های جنگی را نداشته و بخش‌های محروم و به ویژه طبقات فرودست جامعه، از چندین جناح زیر فشار نیروهای جنگی و یا جنگ طلب قرار می‌گیرد.

موجودیت گروه‌های مسلح که با استفاده از امکانات زندگی طبقات محروم خود را اعاشه و



## چرا سنگاپور موفق‌ترین جامعه‌ی جهان است؟



بزرگ شده‌ام، اکنون ما بالاترین مالکیت خانه نسبت به هر کشوری در جهان را داریم؛ ۹۰ درصد از ساکنان این کشور، در خانه‌های خود شان زندگی می‌کنند، حتی میان خانوارها با داشتن پایین‌ترین (درآمد ۲۰ درصدی)، بیش از ۸۰ درصد خانه‌های شان از خود شان اند؛ طرح افزایش معاش و صرفه‌جویی اجباری بصورت قوی و سریع برای دستیابی به املاک شخصی به طور باورنکردنی از طریق صندوق صرفه‌جویی مرکزی رهبری شد. همچنان، چرا سنگاپور بصورت جامع تر موفق شد؟ پاسخ ساده "رهبری استثنایی" است؛ بسیاری در جهان در مورد آقای کیون لی-یو-اولین نخست وزیر و پدر ملت سنگاپور- که سرانجام در ماه مارچ امسال وفات کرد، شنیده اند و شاید کمی از فضیلت‌های دکتر گوکیوگ سیوی، معمار اعجاز اقتصادی سنگاپور و آقای سناتام بی رجات نام، فیلسوف سنگاپور باخبر باشید؛ آنان با هم یک تیم بزرگی ساخته بودند.

این تیم استثنایی نیز سه سیاست استثنایی را به اجرا گذاشتند: شایسته‌سالاری، عمل‌گرایی و صداقت. در واقع، من این "راز" یعنی فرمول MPH (شایسته‌سالاری، عمل‌گرایی و صداقت) را با هر دانشجوی خارجی در مکتب کیون لی شریک ساختم، و من به آن‌ها اطمینان دادم که اگر آن‌ها آن را در کشور شان پیاده کنند، کشور شان همانند سنگاپور موفق خواهد شد. شایسته‌سالاری به معنای اینکه کشور بهترین شهروندان را برگزیند، نه خویشتان‌اندان طبقه‌ی حاکمه را. عمل‌گرایی یعنی یک کشور در اختراع چرخ (توسعه) نکوشند، همانطور که دکتر کیونگ‌سوی، به من گفت: "کشور، مهم نیست که سنگاپور به چه مشکلی مواجه است. کسی، در جایی آنرا حل کند. ما را بگذارید، راه حل را کاپی و آن را با شرایط سنگاپور تطبیق دهیم." کاپی‌کردن بهترین شیوه‌ای است، که هر کشوری می‌تواند انجام دهد. با این حال، ...

در سال ۲۰۱۳ به "۲.۸ درصد" کاهش دادیم. ادعای جیمز گرانت برحق بود؛ نوزادان آسیب‌پذیرترین افراد هر جامعه اند؛ زمانی که آن‌ها زندگی کنند، بجای مردن. این منعکس‌کننده توسعه‌ی اکوسیستم‌های اجتماعی است که آنان را زنده نگه می‌دارند. نوزادانی که در سنگاپور زندگی می‌کنند، از یکی از بهترین سیستم‌های آموزش و پرورش جهان لذت می‌برند؛ در رتبه‌بندی جهانی OECD از "مهارت‌های اساسی جهان در ریاضیات و ساینس"، کودکان سنگاپور -رتبه اول- در جهان شد. همچنان در "تست مشکل حل ۲۰۱۲" که توسط برنامه برای ارزیابی دانشجویان بین‌المللی توسط OECD برگزار شده بود، دانشجویان سنگاپور و کوریا به عنوان بهترین‌ها قلمداد شدند. در بسیاری از مناطق دیگر نیز استانداردهای اجتماعی سنگاپور در نمودار بالا قرار دارند؛ سنگاپور با محله‌های فقیرنشین، که من نیز آنجا

سنگاپور، در تاریخ ۱۹ اگست سال ۲۰۱۵ پنجاهمین جشن استقلال‌اش را جشن گرفت. آیا سنگاپور از آغاز تاریخ جامعه بشری، همین طور موفق بوده است؟ یا به بیان دیگر، آیا سنگاپور سریع‌تر و جامع‌تر از هر جامعه‌ی دیگر برای بهبود سطح معیشتی مردم تلاش نموده است؟ تنها راه برای پاسخ به این سوال، داده‌های تجربی است؛ یکی از اساسی‌ترین نیازهای هر انسان غذا، سرپناه، بهداشت، آموزش و اشتغال است. آیا سنگاپور در بهبود توزیع نیازهای اساسی جامعه، سریع‌تر از هر جامعه‌ی دیگر عمل کرده است؟ هنگامی که سنگاپور در سال ۱۹۶۵ از مالزی جدا و به استقلال ناخراسته تن داد، نمونه‌ی از کشورهای جهان سوم بود، درآمد سرانه‌ی آن ۵۰۰ دلار همانند "غنا" بود، این کشور ناامید و فقیر نبود، اما به شدت ضعیف و سوءتغذیه بود، من می‌دانم، وقتی من به مکتب در صنف اول پیوستم؛ قرار بود در برنامه‌ی ویژه‌ی تغذیه، نوشیدن شیر از سطل با ملاقه توسط کودکان دیگر به اشتراک گذاشته می‌شد؛ این سوءتغذیه به سرعت ناپدید شد. امروز درآمد سرانه سنگاپور از ۵۰۰ دالر به ۵۵۰۰۰ دالر رسیده است و حال از بزرگترین افزایش {درآمد سرانه} در میان کشورهای تازه مستقل برخوردار است. داستان دیدنی موفقیت اقتصادی سنگاپور به وضوح شگفت‌انگیز است. وقتی من سفیر سنگاپور در سازمان ملل متحد در دهه ۱۹۸۰م بودم، دبیر یونیسیف، جیمز گرانت امریکایی مرا بخاطر صحبت که در آن مورد داشتم، سرزنش کرد. او به من گفت که موفقیت سنگاپور اگر در ناحیه دیگری تحقق می‌یافت، حتی بیشتر دیدنی و جذاب می‌بود. ما سریع‌تر از هر جامعه‌ی دیگر مرگ و میر کودکان را کاهش دادیم؛ از هر ۱۰۰۰ تولد زنده -زیر سن ۵ سال- در سال ۱۹۶۵ "۳۵ درصد"، را به "۱۰.۹ درصد" (در سال ۱۹۸۵) {و

نام کشور/ سال	۱۹۶۵	۱۹۷۵	۱۹۸۵	۱۹۹۵	۲۰۰۵	۲۰۱۴
سنگاپور	۲۹۱۵	۷۰۱۳	۱۲۱۹۳	۲۱۶۵۱	۲۹۸۷۰	۳۸۰۸۸
ایالات متحده امریکا	۱۸۷۸۳	۲۲۸۸۶	۲۹۳۰۷	۳۵۱۱۷	۴۴۳۰۸	۴۶۴۰۵
فلیپین	۷۶۳	۹۴۸	۹۰۷	۹۹۳	۱۲۰۱	۱۶۴۹
زمبابوی	۴۹۵	۶۹۵	۶۴۱	۶۴۷	۴۵۳	۴۷۵

مقایسه واقعی تولید ناخالص داخلی بر اساس سرمایه

نام کشور/ سال	۱۹۶۵	۲۰۰۰	۲۰۰۸
سنگاپور	۳۷۰۰%	۱۰۷%	۳۵%
ایالات متحده امریکا	۳۰۰%	۲۸%	۸%
فلیپین	۶۰۰%	۱۰۰%	۳۷%
زمبابوی	۲۱۷%	-۱۸%	۵۷%

درصد افزایش در تولید ناخالص داخلی واقعی از سال ذکر شده در ۲۰۱۴

## عاملان سنگسار، محاکمه نخواهند شد!

افغانستان سرزمین محکمه‌های صحرایی است، سرزمینی که در آن بذر حاکمیت قانون نمی‌روید و کسی شاهد برگزاری محکمه‌های عادلانه نیست. محکمه‌های این کشور نه در دادگاه‌های رسمی بلکه در صحرای انجام می‌شود. اینجا مجری عدالت، حاکمان، روحانیون و اربابان قریه است تا قاضیان و سارنوالان رسمی کشور. حاکمیت قانون، در این کشور در پایین‌ترین حد ممکن قرار دارد، حتی گهگاهی مسوولان دولتی نیز از پیشقراولان نقص قانون و ناقضان حقوق بشر در کشور قلمداد می‌شوند و قضاوت‌هایی که هم صورت می‌گیرد، بر اساس احساسات و پیش‌فرض‌های ارزشی است تا بر اساس قانون. دولت برای حاکمیت قانون، تنها کاری که انجام داده این است که بعد از وقوع جنایات ضدبشری در کشور، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب تعیین کند و دیگر هیچ! و هیچ‌گاه، گزارش‌هایی (ولو غیرواقعی و محافظه‌کارانه) که از سوی کمیسیون‌های حقیقت‌یاب ارائه شده، پی‌گیری و عاملان جنایات مورد پی‌گرد قانونی قرار نگرفته اند. از جمله قاضیایی که بسیاری شان مورد پی‌گرد قانونی قرار نگرفته اند، قضایای خشونت علیه زنان و محکمه‌های صحرایی و سنگسار دختران از سوی شهروندان در ولایت‌های مختلف کشور است (که بسیاری شان به طالبان نسبت داده می‌شود) اما عاملان این محکمه‌های صحرایی و سنگسار هیچ‌گاه به پنجه‌ی قانون سپرده نشده اند. روز دوشنبه بتاريخ ۱۱ عقرب امسال، بار دیگر طی محکمه‌ی صحرایی، دختری ۱۹ ساله بنام رخشانه در منطقه‌ی غلمین در نزدیکی شهر فیروزکوه مرکز ولایت غور سنگسار شد که از سوی نهادهای ملی و بین‌المللی به شدت تنبیح گردید و ریاست جمهوری نیز این رویداد را جنایت خوانده و کمیسیونی برای حقیقت‌یابی به غور فرستاده است. این قضیه در حالی به وقوع پیوسته است که در ۳۰ کیلومتری محل رویداد، مرکز غور و در ۱۰ کیلومتری آن پوسته‌ی امنیتی قرار دارد! دولت نه تنها مکلف به پی‌گیری و محاکمه‌ی عاملان جنایت سنگسار رخشانه است، بلکه ملزم به پی‌گیری محکمه‌های صحرایی دیگر نیز هست؛ سنگسار یک زن در ولایت سرپل، سنگسار دختر و مادری در غزنی، اعدام بانو نجیبه در پروان، به‌دارآویختن یک خانم در قندز، اعدام یک بانو در غور و ده‌ها محکمه‌های دیگر صحرایی‌ای که در طول چهارده سال گذشته انجام شده است، بسیاری شان مورد پی‌گرد قرار نگرفته اند. حال سوال اینجاست که وقتی دولت توانایی پی‌گیری قضایای حقوقی و جنایی را نداشته باشد یا نخواهد پی‌گیری کند، وقتی توانایی اعمال قانون بالای مجرمان و جنایت‌کاران را نداشته باشد و وقتی نتواند برای مردم این دیار عاملان قتل، ترور، تجاوز، سنگسار، سرقت، خشونت‌های خانوادگی، فساد اداری، آدم‌ربایی و جنایات دیگر را افشا و مورد پی‌گرد قانونی، عدلی و قضایی قرار دهد، چگونه می‌تواند امنیت، صلح پایدار و توسعه همه جانبه را برقرار کند؟ وظایف عمده‌ی قوه‌ی مجریه، تطبیق قانون، پی‌گیری قضایا، دست‌گیری جنایت‌کاران و حفظ امنیت است. وقتی حکومت نتواند جنایت‌کاران و ناقضان حقوق بشر را به محکمه بکشاند، چگونه عدالت تطبیق، قانون حاکم و دموکراسی برقرار خواهد شد؟ از آنجایی که کمیسیون‌های حقیقت‌یاب نتوانسته اند، بسیاری از جنایاتی که در حداقل یک سال به وقوع پیوسته اند، را به صورت واقعی آن بررسی کنند، قضیه‌ی رخشانه نیز بعد از ارائه گزارش این کمیسیون به پایان خواهد رسید. پس از یک سو، ضرورت تصویب و توشیح "قانون منع خشونت علیه زنان است و در صورت اجرای این قانون احتمال به وقوع پیوستن چنین جنایت‌های ضد زن کاهش خواهد یافت. اما از سوی دیگر از آنجایی که حکومت توانایی تطبیق قانون را ندارد، وجود چنین قانونی نیز ثمربخش نخواهد بود. در این صورت، این سرزمین همانند گذشته به وادی خشونت و ترس باقی خواهد ماند و عاملان هیچ جنایتی از جمله سنگسار رخشانه به پنجه‌ی قانون، سیرده نخواهند شد.